

عاصمی سرودخوان آزادگی و پایمردی تاجیکان بود

نوشته دکتر پرویز ورجاوند

من از چند دهه پیش با نام دکتر عاصمی آشنا بودم و جسته گریخته برخی نوشته‌هایش را خوانده بودم، ولی برای نخستین بار - اگر اشتباه نکنم - در سال ۱۳۵۱ بود که توفیق دیدارم در شهر دوشنبه نصیب من شد. در آن سال به دعوت یونسکو در کنگره مربوط به تاریخ و جامعه آسیای مرکزی در قرن هجدهم، که در شهر عشق‌آباد برپا شده بود شرکت داشتم. در طول کنگره چند بار یکی از تاجیکان سرشناس، شادروان «باباجان غفوراف» که در آن زمان ریاست آکادمی شرق‌شناسی شوروی را بر عهده داشت در پی آشنائی قبلی‌ام با او در سفر به مسکو که به دعوت آکادمی علوم شوروی انجام شده بود، با من دیدار داشت. او دو بار با چند تن از شخصیت‌های علمی آن سامان به اطاق آمد و به گپ زدن پرداختیم. در بار دوم، دو جلد کتابی را که درباره تاریخ تاجیکستان نوشته بود با یادداشت خودش به خط فارسی به من هدیه کرد و از من خواست تا از تاجیکستان دیدن کنم. یادآور شدم که شروع سال تحصیلی دانشگاه است و باید به تهران برگردم. ولی او اصرار داشت که چند روز می‌شود کارها را به تأخیر انداخته، سرانجام در برابر اصرار و محبت او تسلیم شدم و فردای روز پایان کنگره ترتیب سفر من به دوشنبه داده شد. با ورود به فرودگاه دوشنبه، و پیاده شدن از هواپیما، چند متری آن طرف‌تر چند تنی را دیدم که به استقبال آمده بودند. از میان آنها دکتر عاصمی را شناختم. با صمیمیت و گشاده‌روئی، و با لهجه شیرین و دلچسب تاجیکی به من خوش آمد گفت و دیده‌بوسی کردیم و همراهان را که رئیس انستیتوی تاریخ و باستانشناسی و تنی چند از مردم‌شناسان و باستانشناسان تاجیکستان بودند معرفی کرد و سپس از آنجا مستقیم به دفتر کار او در آکادمی تاجیکستان که ریاست آن را بر عهده داشت رفتیم. شاید یکی از جالبترین زمانهای زندگیم ساعت‌هایی بود که در جمع عزیزان تاجیک بودم. لهجه شیرین آمیخته با صفای باطن و برخورد گرمشان با من به عنوان نماینده سرزمینی که آنها تا ژرفای وجودشان نسبت به آن عشق می‌ورزیدند، شور و حالی خاص به من می‌بخشید. در هیچ سفری به خارج از کشور تا به این حد احساس نشاط نکرده بودم. بعد از گپ‌زده‌های کلی و انجام پذیرائی، سخن به آکادمی، تشکیلات و هیأت علمی آن رسید. دکتر عاصمی با شور و حالی خاص، آگاهی‌های لازم را در اختیارتم گذارد که به نقل برخی از آنها از دفترچه یادداشتهای آن سفر می‌پردازم.

آکادمی علوم تاجیکستان از سه قسمت اصلی و چند انستیتوی تحقیقاتی تشکیل می‌شد. انستیتوی تاریخ از سه شعبه: باستانشناسی - تاریخ و انسان‌شناسی تشکیل یافته بود. در انستیتوی زبان و ادبیات کهن و معاصر فارسی یا تاجیک مورد بررسی قرار می‌گرفت. بخش اصلی پژوهش‌های ادبیات تاجیکی زیر عنوان: «از رودکی تا جامی» انجام می‌شد که در آن ادبیات مشترک فارسی زبانان افغانستان - تاجیکستان و ایران مورد توجه قرار داشت. دکتر عاصمی می‌گفت در تاجیکستان اردتی خاص به حافظ وجود دارد و کمتر تاجیکی پیدا می‌شود که حافظ را نشناسد و با اشعارش آشنا نباشد. می‌گفت تاجیکان بسیاری هستند که حافظ را چون قرآن در بالای سر گهواره کودکان خود قرار می‌دهند. به یاری دانشمندان تاجیک چهار جلد فرهنگ تاجیکی تنظیم کرده بودند که دو جلد آن از رودکی تا عینی و دو جلد از عینی تا به آن زمان بود.

عاصمی با شور و وصف‌ناپذیر از زبان تاجیکی سخن می‌گفت و زبان و ادب فارسی را از تواناترین زبانها در آفرینش شرکت‌ترین ادبیات جهان می‌دانست.

دکتر عاصمی در گفت و گوهای دو نفری و پنهان از چشم خبرنگارها بر این نکته تکیه داشت که باید پیوند ادبیات معاصر ایران و تاجیکستان را به هر نحو که شده استوار نگاهداشت. او معتقد بود که ایران از هر وسیله‌ای که شده باید بهره بجوید تا آثار نویسندگان و پژوهشگران ایرانی بدست مردم تاجیک برسد و از اینکه کتابها و مجله‌های فارسی بدستشان نمی‌رسید نگران بود. از پیشنهاد من در زمینه اینکه باید جنگ گونه‌هایی از آثار با ارزش ادبیات معاصر فارسی و بررسی‌های باستانشناسی و تاریخی به خط «سیریل» چاپ شود فراوان استقبال کرد و گفت باید این کار را شما در ایران انجام بدهید زیرا روسها با تمام وجود از اینکه پیام‌های فرهنگی معاصر ایران به تاجیک‌ها برسد نگران هستند. می‌گفت باید از هر راهی که شده آنها را وادار ساخت تا ناچار به قبول ارتباط شوند؛ می‌گفت کاری کنید که آنها در رودریاستی قرار بگیرند و مانع فرستادن انتشارات فارسی نشوند.

در بازگشت از آن سفر به مقامهای وزارت علوم و آموزش عالی، فرهنگ و هنر و دانشگاه تهران پیشنهاد کردم که نسبت به انتشار یک مجله به خط سیریل اقدام کنند و ترتیبی بدهند تا مجله مزبور در جمهوریهای آسیای شوروی توزیع شود. ولی افسوس که آنروز نیز چون امروز گوش شنوایی نبود تا به اهمیت گسترش روابط فرهنگی ایران و آن سرزمین‌ها توجه کند. دکتر

عاصمی از فشار بر جمعیت چند میلیونی تاجیک در ازبکستان و اینکه تلاش زیادی می‌شود تا آنها هویت خود را بدست فراموشی بیاورند، رنج بسیار می‌برد و با اندوه از آن سخن می‌گفت.

اشکی بر گونه‌ای...

وقتی در نهار خصوصی در خانه‌اش نظر او را درباره سبزی همه جانبه روسها با زبان فارسی و فرهنگ ایرانی چه در دوران تسزاری و چه در دوران بقدرت رسیدن کمونیست‌ها پرسیدم و گفتم که به نظر من کوچک و کوچک‌تر ساختن محدوده جغرافیای سیاسی جمهوری تاجیکستان و جدا کردن سرزمین‌های تاجیک‌نشین چون سمرقند و بخارا و غیره از آن، در راستای محدود ساختن حوزه فرهنگ ایرانی انجام گرفته است، با چشمانی پراشک از پشت میز برخاست و پشت سرم قرار گرفت و دست روی شانه‌هایم گذارد و سرش را به سرم تکیه داد و گفت: روحم را میازار، جانم را مسوزان، نابودمان کردند، تاجیک خار چشمانشان است. ولی ما باز هم ایستاده خواهیم ماند.

قطره اشکش بر پیشانیم لغزید با هیجان فشاری بر شانه‌هایم وارد ساخت و بر جایش نشست. از اینکه او را آشفته ساخته بودم ناراحت شدم و پوزش خواستم. در حالیکه ظرف هندوانه را تعارفم می‌کرد گفت: این اشک شوق است، آرامم کرد، مدتها بود با همه وجودم با کسی اینچنین گپ نزده بودم، دلم گرفته بود، به همدلی و هم‌نوائی محتاج بودم.

دکتر عاصمی همانجا از من خواهش کرد تا در ایران مزار کمال خجندی را ببایم و عکس و نوشته‌ای در این باره برایش بفرستم. چند روزی که در تاجیکستان بودم با وجود مسئولیت و گرفتاریهایش در آکادمی، همیشه با گشاده‌روئی همراهی‌ام می‌کرد. در بازدید از سد بزرگ و شکوهمند «نارک» که در کار ساخت آن بر روی رودخانه «وخش» بودند، در کنارم بود و نشانه‌های نشاط و امید را در چهره‌اش به روشنی می‌دیدم. مسئول سد توضیح داد که طول تاج سد ۷۵۰ متر و ارتفاعش ۳۰۰ متر است و طول دریاچه پشت آن ۷۰ کیلومتر خواهد بود و ۱۰/۵ میلیارد متر مکعب آب پشت‌سد جمع خواهد شد. می‌گفت: از نظر ارتفاع بلندترین سد جهان تا آن روز است. در دستوران شهرک کنار سد دکتر عاصمی بیت زیر را در اشاره به نام و خش از شاکر بخاری چنین خواند:

به گامی سپرد از ختا تا ختن
بیک تک دوید از بخارا به و خش

روز بعد به دیدار آزمایشگاه مرمت‌های باستانشناسی رفتیم، در آنجا با شیوه مرمت آثار چوبی، گچی و دیوار نگاه (فرسک) آشنا شدم. دکتر عاصمی به اشاره یکی از باستانشناسان انستیتو با هیجان من را به اطاق بزرگی برد که بر روی میزهای چوبی آن در هر کجا قطعه‌های مختلفی از آثار بدست آمده در کاوش‌ها را قرار داده و سه چهارم‌نفری مشغول کار بودند. من را به بخش ویژه‌ای از اطاق بردند و قطعه‌ای را به من نشان دادند که برایم فراوان ارزش داشت. آن قطعه یک «خورشیدی» مربوط به سر در قصر شاهی در «بونجیکنت» مرکز ولایت «استروش» یا «اسروشنه» در خجند بود. این اثر نفیس چوبی که به نازگی در کاوشها بدست آمده بود شکل نعل اسب را داشت. شعاع آن نیم دایره ۱/۵ متر بود. بر روی سراسر باند هلالی مزبور با ظرافتی خاص کنده‌کاری شده بود. این اثر ارزشمند در جریان حمله ویرانگر اعراب و به آتش کشیدن شهر از فراز سر در فرود می‌افتد و به دلیل سوخت ناقص بصورت ذغال گونه درمی‌آید و همین امر سبب می‌گردد که در زیر آوار محفوظ بماند. تکنیسین‌های آزمایشگاه توانسته بودند با دقت و ظرافت خاصی تمامی خاک و خاشاکی را که طی سده‌ها روی آنرا پوشانیده بودند پاک بسازند. کنده‌کاری‌ها صحنه‌ای داستانی را نشان می‌داد و بیانگر رویدادی تاریخی بود. در قسمت پائینی و وسط تصویر مردی با دو مار بر روی شانه مرکز صحنه را تشکیل می‌داد. از دو سو، سواران بر او حمله برده و اسب یکی از سواران سر یکی از مارها را بدهان گرفته بود و با پایش به پهلوی آن مرد ضربه زده بود، چنانکه مرد از شدت درد چهره‌اش دژم گشته و به صورت شیطان گونه درآمد. در داخل دایره‌های پانزده گانه یا «مدایون‌هائی» که بر روی لبه پهن خورشیدی نقش‌اندازی شده بود، صحنه‌هایی از نبرد سربازان با سربندی شبیه عمامه مردم خراسان یا سربازانی که سری دیو مانند داشتند به تصویر کشیده شده بود. در بالا و در بخش میانی پیکری از دو فرشته نقش بسته بود.

باستان‌شناسان درباره آن اثر نظرم را خواستند که به چه زمان مربوطش می‌دانم و صحنه را چگونه تفسیر می‌کنم. ناگزیر از آن شدم تا دنباله بازدید را قطع کنم و به بررسی بپردازم، از دکتر عاصمی خواهش کردم به گرفتاریهای زیادش برسد، متوجه بودم که همکارانش به او مراجعه می‌کنند و از او دستوراتی می‌گیرند. او برای مدتی اتاق را ترک کرد و من با دو تن از باستان‌شناسان سرگرم بررسی و گفتگو شدیم. شاید حدود یک ساعتی گذشت که یکباره با صدای گرم دکتر عاصمی به خود آمدم که گفت: خوب دکتر چه شد، چه دیدی، نظرت چیست؟ آزمون مشکلی بود ولی چاره نداشتم، باید نظرم را می‌گفتم، با مقدمه‌های کوتاه اشاره کردم که فرصت لازم را در اختیار نداشتم بنابراین آنچه را می‌گویم حدس است و گمان و نه یک اظهار نظر قاطع، که نیاز به زمان و بررسی و مقایسه دارد. درباره زمان اجراء نظرم آن بود که مربوط به حدود پایان دوران ساسانی است. در مورد صحنه نیز با توجه به شخصیت ماردوش میان صحنه و حمله سربازان

به دیو چهرگان شبیه به او، استنباطم آن بود که باید مجموع این کنده‌کاری به داستان فریدون و نبردش با ضحاک مربوط باشد. وجود دو فرشته را باید نشانه سروش ایزدی دانست. دل به دریا زدم و نظرم را با قید احتیاط بسیار گفتم: پیش از همه یکی از باستانشناسان با شادمانی در آغوشم گرفت و با هیجان گفت: بس خوشحالم، ما هم چنین می‌پنداشتیم.

چهره صمیمی دکتر عاصمی غرق در شادی بود و دستش را بسویم دراز کرد و محکم دستم را فشرد و با دست دیگرش بر سر شانه‌ام نواخت.

همیشه آرزو داشتم که یادداشت‌های سفر کوتاه به تاجیکستان و بازدیدهایم را با استفاده از دفترچه یادداشت‌هایم تنظیم کنم ولی درگیرها فرصت آن را فراهم نیاورده بود. عجیب است که باید سالهای سال بگذرد و امروز به مناسبت به شهادت رسیدن چهره صمیمی و توانانی چون دکتر عاصمی به سراغ آن کتابچه بروم و نکاتی از آن را برگزیم و در سوگ نامه خود نقل کنم. دریغ و درد که نتوانستم دکتر عاصمی را در تاجیکستان آزاد شده ببینم. جالب است که برخی از ساکنان داران کنونی این مرز و بوم از اینکه افرادی با گذشته‌ای روشن و معتقد به



دکتر بهروز درجزاده

تکیه بر باز زنده‌سازی حوزه فرهنگی تمدن ایرانی نتوانند با سرزمین‌هایی که امروز به اعتباری از بند رسته‌اند ارتباط برقرار کنند ابا دارند و حاضر نیستند که گذشته از چمدان بدستان حرفه‌ای که از تاجیکستان نرسیده به ازبکستان می‌روند و از آنجا نرسیده عازم ترکمنستان می‌شوند و با یک هفته استراحت راهی اران و ارمنستان و ... می‌گردند، دیگر کسانی که سالیان دراز در سیاهترین دوران اسارت آن مردم، عامل مؤثری در کار نشان دادن پیوندهای ژرف تاریخی- فرهنگی آن سرزمین‌ها با ایران و امیدوار ساختنشان به روز رهایی بوده‌اند، امکان سفر را به آن سرزمینها پیدا کنند و با بهره جستن از سابقه آشنائی‌ها در جهت همبستگی‌ها و همدلی‌ها گامی پرتوان بردارند و برکنار از سیاست، بازیهای ناپخته، راهگشای حرکت مؤثری بسوی پیوندی دیرپا باشند.

باری دکتر عاصمی در دوران بعد از رهایی آسیای مرکزی از سلطه رسمی شوروی سابق، با ژرف‌نگری ویژه خویش کوشید تا به عنوان یک ستون عظیم و استوار در جامعه پرتنش و پرتلاطم تاجیکستان چهره بنماید، باشد که به یاری دیگر فرهیختگان تاجیکستان بتواند موجبات وحدت ملی را در آن دیار به آشوب کشیده شده فراهم

سازد. او بر آن بود تا با تکیه بر منش آزاد اندیشه خود محوری باشد برای وحدت، از این رو با هوشمندی بر آن بود تا از امکانات دولت در جهت هدفهای بنیادین بهره بجوید ولی خود را وسیله تثبیت قدرت آنها نسازد. دکتر عاصمی با شور و هیجان وصف‌ناپذیر بر آن بود تا موجبات گسترش زبان فارسی و حوزه فرهنگ ایرانی را فراهم آورد. او در زمان کوتاه بعد از رهایی از سلطه شوروی، در آشفته‌ترین شرایط سرزمینش توفیق آن یافت تا موجبات برپائی چند کنگره را در راستای نشان دادن شکوه و اهمیت زبان فارسی فراهم سازد. همه دوستداران آزادی و سربلندی تاجیکستان و فارسی‌زبانان آسیای مرکزی چشم امید داشتند تا در کنگره «نخستین نشست فرهنگ آریائی» در دوشنبه دکتر عاصمی را به عنوان شاخص‌ترین چهره آن کنگره در گشایش آن ببینند. دریغ که کوردلی مشتی لجازه آلت دست دشمنان آزادی مردم آسیای مرکزی و دشمنان سوگند خورده حوزه فرهنگ ایرانی و زبان و ادب فارسی، چنین فرصتی را پدیدار نساخت و اجازه ندادند فرزند برومند تاجیکستان با لحن گرم و پرشور و لهجه شیرین تاجیکی به شرکت‌کنندگان خوش آمد بگوید.

شک نکنیم که همگامان و یاران و شاگردان دکتر عاصمی راه او را فرو نخواهند گذارد و تا آخرین نفس خواهند کوشید که تا جهان برپاست و تا خورشیدی می‌درخشد، سرود آزادی و سربلندی تاجیکان در تمامی پهنه عظیم آسیای مرکزی از ستیغ هندوکش و سرزمین جادویی زرافشان تا کناره‌های دریای مازندران طنین افکن بگردد.

من در این نوشته بر آن نبودم تا به جریان دردناک کشتارهای پی در پی فرهیختگان تاجیکستان در این دو سال اخیر اشاره کنم و به ریشه‌های این ددمندی و نتایج فاجعه‌آمیز آن بپردازم. ولی خود را ناگزیر از آن می‌دانم که توجه همگان را به این امر جلب کنم که یک جریان مافیائی حمایت شده از سوی جناح‌هایی از روسیه و ازبکستان بر آنست تا در کنار دامن زدن به جنبه خانگی و کشتار جوانان تاجیک و به تباهی کشاندن بیش از پیش اقتصاد این سرزمین، چهره‌های ارزشمند فرهنگی آن را یک به یک از پا درآورد و با ایجاد جو وحشت موجبات گریز بقیه را به سرزمین‌های دیگر فراهم آورده باشد که جامعه تاجیکان را از نقش آفرینی چهره‌های معتبری که بر هویت ایرانی فرهنگ مردم تاجیکستان و بخش عمده‌ای از آسیای مرکزی پا می‌فشارند و بر آند تا زبان فارسی را بار دیگر در این سرزمین پویا بسازند بی‌بهره سازند. شک نکنیم که روسها و گروه‌های بر قدرت نشسته وابسته به آنها در برخی از حاکمیت‌های آسیای مرکزی و دولتهائی چون ترکیه، پاکستان و عربستان همه در این راستا وحدت نظر دارند که نباید اجازه داد تا حوزه فرهنگ ایرانی در آسیای مرکزی بار دیگر بار زنده‌سازی بگردد و دوران نوزایش خود را آغاز کند.

پادش و نامش گرمی‌باد □